

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، سال دوم، شماره ۴، تابستان ۱۳۹۰

## بررسی موضوع «آدم اضافی» در ادبیات دهه ۲۰ و ۳۰ قرن نوزدهم روسیه و ادبیات معاصر ایران<sup>۱\*</sup>

دکتر مرضیه یحیی پور

استاد دانشگاه تهران

زینب صادقی

عضو هیات علمی دانشگاه الزهرا

### چکیده

در میان آثار میخائیل لرمانتف رمان «قهرمان عصر ما» از اهمیت خاصی برخوردار است. در این مقاله، موضوع و ساختار رمان «قهرمان عصر ما» و شخصیت قهرمان آن مورد بررسی قرار گرفته و به مسایلی از قبیل تضاد انسان و اجتماع، کاوش‌های روحی انسان، تیپ «آدم اضافی»، سرنوشت و قضا و قدر، تراژدی نسل سوخته و... پرداخته شده است. ضمن مقایسه رمان «قهرمان عصر ما» با رمان «یوگنی آنگین» پوشکین، به تشابهات و تفاوت‌های شخصیت‌پردازی دو نویسنده پی می‌بریم. در رمان «قهرمان عصر ما»، به مسایل اجتماعی و روانشناختی از دیدگاه فلسفی پرداخته می‌شود و انسانی به تصویر کشیده شده است که نماینده نسل جوان دهه ۳۰ قرن نوزدهم روسیه است و پس از شکست قیام دکابریست‌ها گرفتار یأس، حرمان و سرخوردگی شده است، اما قهرمان رمان «یوگنی آنگین»، پیش از قیام دکابریست‌ها و قبل از حکومت پلیسی نیکلای اول در دهه ۲۰ قرن نوزدهم می‌زیسته است و هنوز به اندازه قهرمان لرمانتف، دستخوش آن یأس و مردم‌گریزی بیش از حد نشده است، ولیکن هر دوی آنها از مصادیق تیپ «آدم اضافی» در ادبیات روسیه‌اند. در ادبیات معاصر ایران نیز شخصیت‌های روشنفکری که با جامعه خود در تضادند، به چشم می‌خورند. قهرمان‌های نمایش‌نامه‌های اکبر رادی دارای چنین ویژگی‌هایی هستند. اکثر آنها افرادی شکاک، انتقام‌جو و نامتعادلند. آل احمد در کتاب «غربزدگی» خود، ریشه این نوع نگرش را گرایش

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۲۸

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۵/۱۲

نشانی پست الکترونیک نویسنده: myahya@ut.ac.ir

به غرب و نوعی خودباختگی می‌داند و انسان شرقی را از احساس بندگی در مقابل غرب برحذر می‌دارد. در این نوشتار تلاش شده است تا ویژگی‌های مشترک این گونه قهرمان‌ها به‌عنوان «آدم اضافی» مورد بررسی قرار گیرند.

### واژگان کلیدی

«قهرمان عصر ما»، «یوگننی آنگین»، «آدم اضافی»، قضا و قدر، نسل سوخته.

### ۱- مقدمه

میخائیل لرماتف (۱۸۴۱-۱۸۱۴) از برجسته‌ترین نویسندگان روسیه در دهه ۳۰ و ۴۰ قرن نوزدهم است که او را میراث‌دار و ادامه‌دهنده راه الکساندر پوشکین (۱۸۳۷-۱۷۹۹) خوانده‌اند. رمان «یوگننی آنگین» (Evgeni Anegin) پوشکین و «قهرمان عصر ما» (Giroi nasheva veremeni) لرماتف، از اهمیت و جایگاه خاصی در ادبیات روسیه و جهان برخوردارند و نقش مهمی را در ایجاد و تکامل رمان رئالیستی ایفا نموده‌اند. لرماتف، در رمان «قهرمان عصر ما» به شکل واقع‌گرایانه، با تحلیل روانشناختی قهرمان خود که در واقع، «مشتی است نمونه خروار»، به تحلیل روانشناختی تمام نسل خود پرداخته است.

«رمان «یوگننی آنگین»، مهم‌ترین اثر پوشکین از لحاظ تنوع موضوع، ایده و حوادث است. این رمان نه تنها یکی از بهترین و سرآمدترین آثار پوشکین است، بلکه یکی از برجسته‌ترین آثار ادبیات جهان نیز به حساب می‌آید. این اثر در بین مردم روسیه هم از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ اجتماعی از اهمیت بالایی برخوردار است. هیچ یک از دایره‌المعارف‌ها مانند این اثر، تصویری کامل از طبیعت، زندگی، ایده آل‌ها، شور و اشتیاق و اخلاقیات مردم زمان خود ارائه نمی‌دهد» (کریمی مطهر، ۱۳۸۴، ۳۰).

پیچورین همچون آنگین، یکی از نمونه‌های قهرمان ادبی قرن نوزدهم روسیه است که به «آدم اضافی» (Lishni chelavek) مشهور شده‌اند. در ادبیات روسیه «آدم اضافی» به کسانی اطلاق می‌شد که به خاطر آمال و افکار متمایزشان، در جامعه احساس طفیلی بودن و زاید بودن را پیدا می‌کردند و معمولاً کاری در خور شخصیتشان نمی‌یافتند و اغلب افرادی منزوی، سردرگم و مغموم بودند.

گرتسن، پیچورین را در ردیف «آدم‌های اضافی» قرار می‌دهد و در سال ۱۸۶۱ می‌نویسد: «زمان آنگین‌ها و پیچورین‌ها گذشته است. اکنون در روسیه «آدم‌های اضافی» وجود ندارند. برعکس، اکنون برای این زمین‌های وسیع، دست‌ها برای شخم زدن اندکند. چه کسی اکنون کاری برای انجام دادن پیدا نمی‌کند و گله می‌کند. آن کس در واقع انسان تهی، پوچ و یا کاهلی است و از این‌روست که آنگین و پیچورین، آبلوموف هستند» (گرتسن ۱۹۵۸، ۱۱۸). اما بلینسکی "قهرمان عصر ما" را با "یوگننی آنگین" مقایسه می‌کند و می‌نویسد: «آنگین دیگر برای ما زمان گذشته محسوب می‌شود و گذشته قابل برگشت نیست... اما پیچورین... این آنگین زمان ماست، قهرمان عصر ماست. تفاوت آنگین و پیچورین به مراتب کمتر از فاصله زمانی آنهاست.» (گرتسن ۱۹۷۶، ۱۰۷).

دابرولوبف نیز با گرتسن هم‌عقیده است و فکر می‌کند که «از زمان ایجاد آنها یعنی آنگین‌ها، ۳۰ سال گذشته است. آنچه در آن زمان در نطفه بود و به‌صورت نیمه تمام بیان شده بود و نجواگونه ایراد می‌شد، اکنون دیگر شکل و فرم مشخص و محکمی یافته است که به‌طور واضح و با صدای بلند بیان می‌شود.» (دابرولوبف ۱۹۶۲، ۳۳۱).

"آدم اضافی" مفهومی جدید در ادبیات ایران محسوب می‌شود؛ افرادی که به‌دلیل تقابل با اجتماع همواره دچار سردرگمی و یأس می‌شوند. سیمای "آدم‌های اضافی" در ملل مختلف، با عناوین مختلفی مطرح گردیده است. در ادبیات ایران نیز ویژگی‌های این تیپ، در سیمای روشنفکران قابل مشاهده است. در این مقاله سعی شده است با بررسی کامل ویژگی‌های "آدم اضافی" در ادبیات روسیه و سپس، با مطرح کردن مثال‌هایی از ادبیات معاصر ایران، به خویشاوندی و نزدیکی این شخصیت‌ها در ادبیات روسیه و ایران پی‌برد.

## ۲- بحث و بررسی

رمان "قهرمان عصر ما" از پنج داستان بلند و دو بخش تشکیل شده است. داستان‌های بخش اول "بلا" و "ماکسیم ماکسیمچ" (Maksim Maksemich) و داستان‌های بخش دوم "تامان" (Taman)، "شاهزاده خانم مری" (Kenizhna Meri) و "قضا و قدری" می‌باشند و به ترتیبی قرار

گرفته‌اند که وقایع فصل دوم از لحاظ زمانی، پیش از فصل اول رخ می‌دهد. دوریلین ترتیب حوادث رمان را برطبق اتفاقاتی که در زندگی قهرمان اتفاق افتاده است، به این ترتیب تقسیم بندی می‌کند: «۱- پیچورین در پی عزیمت از پتربورگ به قفقاز، در "تامان" توقف می‌کند ("تامان" ۲- پس از انجام مأموریت نظامی پیچورین در پیتی گورسک و آب‌های معدنی ساکن می‌شود و در دوئل، رقیب خود گروشنیتسکی را به قتل می‌رساند ("شاهزاده خانم مری" ۳- به علت شرکت در دوئل، پیچورین به قلعه‌ای دور دست به ریاست ماکسیم ماکسیمیچ تبعید می‌شود ("بلا" ۴- پیچورین قلعه را به مدت دو هفته به مقصد قزاقستان ترک می‌کند، جایی که با وولیچ شرط بندی می‌کند ("قضا و قدری" ۵- پس از پنج سال به دنبال استعفایش، پیچورین به ایران می‌رود و در راه مجدداً با ماکسیم ماکسیمیچ ملاقات می‌کند ("ماکسیم ماکسیمیچ" ۶- در راه بازگشت از ایران، پیچورین می‌میرد ("مقدمه‌ای" بر "یادداشت‌های پیچورین"») (کاراوین ۱۹۸۷، ۶۱۳). در واقع، لرمانتف از رعایت توالی منطقی زمانی در رمانش امتناع ورزیده است.

پیچیدگی ساختاری رمان، با پیچیدگی روانشناختی سیمای قهرمان اصلی در ارتباط تنگاتنگ است. اهمیت چندگانه شخصیت پیچورین، در تضاد و در تقابل او در کاوش جهان درون و عدم تناسب او با جهان برون و سایر شخصیت‌هاست. در این رمان شخصیت پیچورین، از یک سو در تقابل اساسی با گروشنیتسکی قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، اغراق و بزرگ‌نمایی ویژگی‌های منفی و نفرت‌انگیز پیچورین را در او شاهد هستیم. لوتمان، گروشنیتسکی را به آینه‌ای تشبیه می‌نماید که جنبه‌های اهریمنی پیچورین در او به شکل شفاف تری انعکاس یافته است و پیچورین، در او صفات منفی خویش را بی‌پرده مشاهده می‌نماید و در واقع «دوئل با گروشنیتسکی، تلاش پیچورین برای کشتن و از بین بردن جنبه‌های حقیر و پست سرشت خویش است» (لوتمان ۲۰۰۱، ۱۵۵). شخصیت پیچورین در تضاد و تقابل دائمی با تمام زنان وصف شده در رمان نیز هست. «خصوصیات زنانی که لرمانتف وصف می‌کند، متفاوت است: بلای چچنی مغرور و پرشور، دختر رمانتیک "شاهزاده خانم مری"، و وئرایسی (Vera) که برای همه کاری آماده است. اما

همه آنها یک خصوصیت مشترک دارند: همه آنها قادرند خود را قربانی کنند، دربارهٔ دیگری بیندیشند و نه دربارهٔ خودشان؛ و این همان خصوصیتی است که پیچورین از آن محروم است. نفرت‌انگیزترین جنبهٔ اخلاقی قهرمان که در تقابل با ویژگی‌های زنان رمان قرار می‌گیرد - خودخواهی و تکبر بی‌حد و حصر پیچورین است که به‌طور چشمگیری اعمال او را زایل می‌نماید. (همان ۱۵۴). شخصیت آنگین نیز از این لحاظ در مقابل تاتینا قرار می‌گیرد. خودخواهی و تکبر او اگرچه نسبت به پیچورین کم‌رنگ‌تر است، اما مانع از پاسخ دادن به عشق تاتینا است و آزادی مجرد برای او بهانه‌ای است تا از آن سر باز زند. در فصل "قضا و قدری" داستان مجدداً به قلعه‌ای که ماجرای "بلا" (فصل اول) از آن آغاز می‌شود، می‌رسد. یعنی رمان یک ساختار حلقه‌ای دارد و بدین ترتیب، لرماتنف می‌خواهد نشان بدهد که قهرمان داستانش به دور خود می‌چرخد و بدون آنکه در جستجوی خود در مورد سرنوشت به نتیجه‌ای برسد، در گمنامی (در راه ایران) محکوم به فنا می‌شود و مرگ همان چیزی است که قهرمان تصور می‌کند، از آن گریزی نیست و انتظار آن را می‌کشد.

شخصیت پیچورین از دو دیدگاه واکاوی می‌شود: از نقطه نظر برونی و درونی. در بخش اول رمان، به مدد ویژگی‌هایی که نویسنده توصیف می‌نماید، سیمای قهرمان داستان از لحاظ ظاهری در مقابل خواننده ترسیم می‌شود و به کمک اعترافات و مونولوگ‌های پیچورین در یادداشت‌هایش در بخش دوم که به تجزیه و تحلیل درونی خود پرداخته است و در واقع، نوعی خودشناسی است، خواننده از لحاظ درونی با قهرمان رمان آشنا می‌شود و بدین ترتیب، رمان با هدف آشنایی خواننده با قهرمانی که نمونهٔ نسل خود می‌باشد، به یک وحدت و پیوستگی درونی می‌رسد و نویسنده با تلفیق توصیف ویژگی‌های روحی او تاریخچه زندگی وی را در مقابل خواننده می‌گشاید و همان‌طور که نویسنده در "مقدمه‌ای بر یادداشت‌های پیچورین" متذکر می‌شود، «کشف روح انسان حتی اگر حقیرترین روح هم باشد، شاید مفیدتر و جالبتر از تاریخ کل ملت باشد، به‌ویژه اگر بدون آرزوی شهرت نگاشته شود و حس همدردی و شگفتی را برانگیزاند» (لرماتنف ۱۹۸۸، ۴۸).

اگر سیمای پیچورین را با آنگین مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که لرمانتف گام‌های مؤثرتری، در شرح جزئیات و تجزیه و تحلیل دقیق روحی قهرمان خود برداشته است و توانسته است چهره ملموس‌تر و پخته‌تری از نظر فیزیکی-ظاهری و روحی-روانی ارائه دهد و چنانکه خود یادآوری می‌نماید، "نقاشی کند". پیچورین نه تنها از عهده توصیف دقیق و عمیق وضعیت روحی خود برمی‌آید، بلکه قادر است توانایی خود را در سطح گسترده‌تر درباره نزدیکان و اطرافیانش نیز تعمیم دهد و با نگرشی تحلیلی، وضعیت و موقعیت آنان را تفسیر نماید و این همان توانایی و ثروتی است که آنگین از آن محروم شده است.

رمان "یوگنی آنگین" از زبان نویسنده است که در آن خود را دوست آنگین معرفی می‌نماید و به نظم است. چنانکه خود پوشکین نیز یادآوری می‌نماید؛ «او رمان نمی‌نویسد، بلکه رمان منظوم می‌نویسد، و این تفاوت جهنمی است.» (نیزدوتسکی، ۱۹۹۷، ۲۲).

اما درباره زاویه دید «قهرمان عصر ما» باید متذکر شد که رمان به گونه‌ای به رشته تحریر درآمده است که زندگی قهرمان از سه زاویه و دیدگاه بررسی می‌شود: از منظر نویسنده مسافر، ماکسیم ماکسیموویچ و پیچورین. راوی بخش اول، نویسنده مسافری است که داستان ماکسیم ماکسیموویچ را از زبان خود او شرح می‌دهد و با توصیف طبیعت قفقاز به آن رنگ و لعاب می‌بخشد. در این داستان، خواننده متوجه می‌شود که ماکسیم ماکسیموویچ و پیچورین از لحاظ سنی و اجتماعی از دو نسل و دو طبقه کاملاً متفاوتند و پیچورین از نظر ماکسیم، فردی مرموز و عجیب تلقی می‌شود که با وجود این صمیمانه به او علاقمند است. ماکسیم ماکسیموویچ، بر حسب تصادف به عنوان راوی اول انتخاب نشده است. این تیپ برای روسیه قرن گذشته بسیار آشناست. در شرایط جنگ‌های دائمی جنگ‌های قفقاز تیپ خاص "روسی-قفقازی" بسیار به وجود آمد. تیپ ماکسیم ماکسیموویچ در مقابل پیچورین قرار دارد، و از نظر بلینسکی «از خدمتکاران پیر قفقازی است که در سختی‌ها و نبردها ورزیده شده است و چهره‌اش آفتاب سوخته و عبوس گشته است، رفتار و منش او ساده و خشن، اما روح او شگفت‌انگیز است و قلب طلایی دارد. این تیپ اصیل روس است» (مانویلف، ۱۹۷۵، ۴۷).

لرمانتف با زبانی ساده، داستان را از زبان ماکسیم ماکسیمیچ می‌نگارد و از آوردن لغات محلی و بومی قفقازی جز در چند مورد اجتناب می‌ورزد. شیوهٔ گفتار ماکسیم ماکسیمیچ، غیرتصنعی و بی‌پیرایه است. بلینسکی در این باره اعتقاد دارد که: «ماکسیم ماکسیمیچ داستان بلا را به شیوهٔ خود و به زبان خود تعریف می‌کند؛ او در این مورد بسیار موفق بوده است و چیزی را از نظر دور نداشته است. ماکسیم ماکسیمیچ مهربان، خود نیز نمی‌داند؛ این شاعر است که در هر کلام و عبارت ساده او دنیای بی‌کران شعر را جان داده است. در اینجا چه چیزی باعث شگفتی است، نمی‌دانیم: این که شاعر، ماکسیم ماکسیمیچ را وامی‌دارد تا به‌عنوان شاهد، راوی حوادث باشد، شخصیت او به‌طور تنگاتنگ با این وقایع درهم می‌آمیزد، به‌طوری که گویا خود ماکسیم ماکسیمیچ، قهرمان آن است، یا این که نویسنده از طریق چشم‌های ماکسیم ماکسیمیچ قادر بوده است چنین شاعرانه و عمیق به وقایع بنگرد و حوادث را با این زبان ساده و زمخت، اما همواره تأثیربرانگیز و دلنشین که حتی در نوع کمیک خود تکان دهنده است، شرح دهد...» (مانویلف، ۱۹۷۵، ۴۴).

داستان "بلا"، که همان داستانی است که ماکسیم ماکسیمیچ نقل می‌کند، شرح یک ماجرای رمانتیک، بین پیچورین و دختر چرکسی است. در این داستان پیچورین تماماً یک راز است و خواننده باید از دیدگاه خود، رفتارهای او را ارزیابی نماید. اعترافات پیچورین به ماکسیم ماکسیمیچ دربارهٔ دلزدگی از جامعه و اطرافیان و بی‌هدف بودنش، در واقع بیان همان خصوصیات آنگین در فصل هشتم "یوگنی آنگین" است: «پس از کشتن دوستش در دوئل / بی‌هدف و بی‌مشغله زندگی می‌کرد / تا شانزده سالگی / از اوقات بی‌کاری عذاب می‌کشید / بی‌خدمت، بی‌همسر و بی‌کار / نمی‌توانست به‌هیچ چیز مشغول شود...» (پوشکین، ۱۹۸۷، ۵۰).

در داستان بعدی، به نام "ماکسیم ماکسیمیچ"، ماکسیم از قالب راوی درآمده و به یکی از شخصیت‌های داستان تبدیل می‌شود و این نویسندهٔ مسافر است که در هیئت راوی ظاهر می‌گردد و پیچورین که پیش از این ماهیتی مرموز و مجهول داشت، به موجودی قابل لمس مبدل می‌شود و کمابیش به صورت یک شخصیت

تیبیک زمان خود درمی آید. از طریق داستان "ماکسیم ماکسیمیچ" است که به نحوه دست آوردن یادداشتهای پیچورین، توسط نویسنده مسافر، پی می‌بریم. ساختار "یادداشتهای پیچورین"، خاص، و گویا "رمان در رمان" است. داستان "تامان"، نیز از زبان خود پیچورین می‌باشد که در آن کنجکاوی و شجاعت نابخردانه‌اش و تحلیل‌های روانشناختی‌اش از رفتارهای دیگران به چشم می‌خورد. "تامان"، به سنت داستان‌های رمانتیک با موضوع راهزنان و قاچاقچیان گرایش دارد، ضمن این‌که قهرمان داستان به شیوه واقعه‌گرایانه، گرفتار موقعیتی غیرعادی می‌گردد.

داستان "شاهزاده خانم مری"، خاطرات و یادداشتهای روزانه پیچورین، از زبان خودش است. در این یادداشت‌ها، پیچورین مانند نویسنده‌ای، طبیعت و سرشت خود را می‌کاود و از افکار، احساسات و عقاید خود می‌نویسد و به مدد این مسأله، لرمانتف عمق و غنای بیشتری، به دنیای درونی قهرمان خود می‌بخشد. اتفاقات این داستان در زمانی کمتر از یک ماه و نیم رخ می‌دهد. در این مدت، داستان به نقطه اوج خود و کل رمان که همان دوئل پیچورین با گروشنیتسکی است، می‌رسد. در داستان "شاهزاده خانم مری"، خط‌مشی پیچورین، نزدیکی بیشتری به آنگین می‌یابد، پیچورین با مری مازورکا می‌رقصد و این مسأله علت دعوت گروشنیتسکی از پیچورین به دوئل است. آنگین نیز با اولگا می‌رقصد و لِنسکی او را به دوئل دعوت می‌نماید. هر دو، دوستان خود را در دوئل به قتل می‌رسانند، به‌خاطر دوئل هر دو بار سفر می‌بندند، موقعیت سوژه‌ای هر دو قهرمان یکسان است. در هر دو رمان، نقطه اوج اثر صحنه دوئل است و در هر دو، قهرمانان سعی در دفاع از حیثیت زنی دارند، اما به طرق مختلف. پیچورین در واقع از مری، درمقابل توهینی که به او شده است، دفاع می‌کند و لِنسکی به‌خاطر سوء تفاهم و حس رمانتیک و عاشقانه خود نسبت به اولگاست که دست به دوئل می‌زند. شرایط دوئل‌ها نیز مشترک نیستند. بین آنگین و لِنسکی، همه شرایط به صورت عادلانه رعایت شده است، اما گروشنیتسکی عملاً قانون دوئل را زیر پا می‌گذارد. در اثر پوشکین، شرح دوئل از زبان خود نویسنده است، اما در اثر



لرمانتف، از زبان پیچورین. در هر دو اثر پیش از دوئل و پس از آن، طبیعت تغییر می‌کند که بیانگر تغییر وضعیت روحی قهرمانان آن است.

در داستان لرمانتف، یأس گریزناپذیر قهرمان و ناامیدی تراژیک او به نمایش گذاشته می‌شود. لرمانتف در این اثر، انسانی را به تصویر می‌کشد که قصد آزمودن سرنوشت را دارد. اصلی‌ترین بعد فلسفی رمان نیز، در همین رویارویی و تقابل انسان با سرنوشت نهفته است و نویسنده در پی آن است که بفهمد اصولاً جبر وجود دارد یا نه و انسان تا چه حد مختار است؟ و این همان سؤالی است که قهرمان رمان نیز در پی آن است.

آخرین داستان رمان نیز داستان "قضا و قدری" است و چنانکه از نام آن نیز پیداست، از زبان پیچورین به مسأله سرنوشت می‌پردازد. این موضوع در داستان‌ها و رمان‌های دههٔ ۲۰ و به‌ویژه ۳۰ توجهات بسیاری را به خود جلب نموده بود. عجیب نیست که لرمانتف مسأله سرنوشت و قضا و قدر را به عنوان موضوع نهایی رمان انتخاب نموده است. در این داستان نیز شخصیت وولچ مانند پیچورین، رمزآلود و رمانتیک است، اما در نقطهٔ مقابل او قرار می‌گیرد، چنانکه در بحث‌ها نیز نظرات متفاوتی نسبت به پیچورین ارائه می‌دهد. در بحث دربارهٔ تقدیر نیز او ثابت می‌کند که انسان، بردهٔ سرنوشت است و قادر به تغییر آن نیست. لرمانتف چنین مردمانی را که براساس عقاید و آداب و سنن پیشینیان خود زندگی می‌کنند، قضا و قدری می‌نامد. در این رمان، «لرمانتف قضا و قدری بودن را از ویژگی‌های فرهنگ شرق، و تکبر و خودخواهی را در نقطهٔ مقابل آن، از خصوصیات غرب، تلقی می‌کند.» (لوتمان ۲۰۰۱، ۱۵۶). این رمان و به‌ویژه "یادداشت‌های پیچورین" پر است از تأمل در مورد معنای زندگی و روابط متقابل انسان و اجتماع و جایگاه نسل قهرمان و نقش او در تاریخ. مهم‌ترین ویژگی پیچورین تلاش او برای خودشناسی است. او دائماً اندیشه‌ها، رفتار و علایق خود را تجزیه و تحلیل می‌نماید. برای درک شخصیت پیچورین باید دانست که روح او پر است از احساسات رمانتیک و شاعرانه: «من، همچون ملوانی هستم که بر روی عرشهٔ دستهٔ راهزنان به دنیا آمده و بزرگ شده و روحش با طوفان‌ها و نبردها مأنوس گشته است و هنگامی که در ساحل رها می‌شود، دلتنگ و غمگین می‌شود و زیبایی

بیشه سرسبز و خورشید آرام در او اثر نمی‌کند...» (لرمانتف ۱۹۸۸، ۵۹۸). پیچورین خویشاوندی و نزدیکی روح خود را با توفان‌ها و نبردها احساس نموده است، او رنج می‌کشد و محزون است و به این نتیجه رسیده است که تنها راه گریز مرگ است: «وقتی از تحت سرپرستی اولیایم درآمدم، به‌طور جنون‌آمیزی تصمیم گرفتم، از همه تفریحاتی که می‌شد با پول به آن رسید، لذت ببرم، اما از این‌گونه تفریحات دلزده شدم. از جامعه هم بیزار شدم. عشق زیبارویان اجتماع فقط توهم و تکبر مرا تحریک می‌کرد و قلبم تهی شده بود. علم هم موجب ملال خاطر من شد. چندی بعد مرا به قفقاز منتقل کردند؛ این بهترین زمان زندگی بود. امیدوار بودم زیر گلوله‌های چچنی دیگر دلتنگی و ملالت وجود نداشته باشد، اما بعد از یک ماه همه چیز برای من عادی شد و من دلتنگ‌تر از قبل شدم، زیرا آخرین امیدم را هم از دست داده بودم. من فکر می‌کردم که بلا فرشته‌ای است که از طرف سرنوشت دلسوز برای من فرستاده شده است. من دوباره اشتباه کرده بودم: عشق دختر بومی، چندان بهتر از عشق خانم‌های اشراف زاده نبود، جهالت و سادگی یکی به همان اندازه عشوگری دیگری مرا دلزده می‌کرد. توهنات آشفته و قلب سیری‌ناپذیرم دنیا را برایم تلخ کرده بود. برای من فقط یک راه باقی می‌ماند: سفر. بلکه شاید یک جایی در راه بمیرم» (لرمانتف ۱۹۸۸، ۵۰۶).

پیچورین با آنگین از این جهت تفاوت دارد که او را مسأله آگاهی از هدف و معنای زندگی مضطرب می‌سازد و سؤالاتی از قبیل «من چرا زندگی می‌کنم؟ و برای کدام هدف به دنیا آمده‌ام؟» (همان ۵۸۳) ذهن او را مشغول می‌سازند، اما او قادر نیست پاسخ این سؤالات را دریابد. کنجکاو و افرش همیشه او را وادار می‌سازد تا سرنوشت را به بازی بگیرد. بحث در مورد وجود جبر و اختیار که در ابتدای داستان "قضا و قدری" مطرح می‌شود، مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسأله زندگی پیچورین است. میخائیلوا منتقد روس بر این مسأله تأکید می‌کند و می‌نویسد: «گویا لرمانتف داستان خود را می‌گوید: هیچ‌کس نمی‌تواند قاطعانه تصمیم بگیرد، اجبار وجود دارد و اگر ندارد، پس چرا همیشه جایی برای تصادف و خطای اندیشه‌های ذهنی، در هنگام توضیح پدیده‌ها وجود دارد؛ اما حتی اگر اجبار هم وجود داشته باشد، باز هم در این صورت فقط یک حالت برای انسان

وجود دارد: فعالیت کردن و آزمودن سرنوشت. فعالیت و مبارزه، آخرین ارزیابی لرمانتف از مسأله تقدیر است» (میخائیلوا ۱۹۵۷، ۳۳۹). اما قهرمان پوشکین همچون آنگین در گیر سؤالات مشکل فلسفی نیست و ذهن خود را به آنها مشغول نمی‌سازد.

شلگونف در مورد نیروهای قهار در انسان معاصر که در وجود پیچورین متجلی شده است، می‌نویسد: «ما در پیچورین تیپ قدرتمندی را مشاهده می‌کنیم، اما معیوب که در راه مبارزات پوچ به کار گرفته می‌شود و در امور ناچیز برای کارهای ناشایست صرف می‌شود... هیچ چیز پیچورین را نمی‌ترساند و هیچ چیز سد راه او نیست...» (شلگونف ۱۸۹۸، ۱۰۹).

پوشکین و لرمانتف ضمن نشان دادن رابطهٔ انسان و اجتماع و اهمیت محیط و شرایط آن در شکل‌گیری شخصیت، در سیمای قهرمانان خود نقطهٔ توجه را بر تحول هویت انسانی متمرکز می‌سازند. شخصیت آنگین و پیچورین در میان روشنفکران اشراف و در محیط آلودهٔ پایتخت شکل می‌گیرد، محیطی که در آن انسانیت و بشردوستی به تمسخر گرفته می‌شود و این مسأله اخلاق آنها را فاسد کرده و تمام شور و شوق جوانی را در آنها از بین برده بود، چنانکه پیچورین خود اعتراف می‌کند که: «جوانی بی‌رنگ من در مبارزه با خود و جهان گذشت، بهترین احساسات من از ترس تمسخر دیگران، در اعماق قلبم مدفون شد و از بین رفت...» (لرمانتف ۵۷۳) و یا پوشکین دربارهٔ فساد اخلاقی قهرمان خود چنین می‌نویسد: «وقتی می‌خواست رقبای خود را نابود کند،/ با کنایه چه بدگویی‌ها که نمی‌کرد! / و چه تورهایی که برای او پهن نمی‌کرد!» (پوشکین ۱۹۸۷، ۱۲). آنگین و پیچورین، هر دو با نگاهی منتقدانه به طبقهٔ مرفه جامعه و اخلاقیات آن می‌نگرند و هرچند خاستگاه هر دو از این طبقه است، اما از آن دلزده و بیزارند و به‌همین دلیل است که از آن می‌گریزند، یکی به سمت روستا و دیگری به سوی قفقاز. پیچورین خود را علت بدبختی دیگران قلمداد می‌کند و خسته و دلزده از جامعه اشرافی آن را متهم می‌شمارد و می‌اندیشد که روحش توسط جامعه معیوب شده است و قلبش تهی است و نیمه زیبای آن خشکیده است. آنگین نیز به طبقهٔ اشراف پتربورگ تعلق دارد و به‌علت بدبینی و دلزدگی از آن جامعه، آرزوهای خود را

پنهان می‌کند و اسباب رنجش دیگران را فراهم می‌سازد. پوشکین، با طنز ظریفی این خصوصیات آنگین را شرح می‌دهد: «به‌زودی توانست دورویی کند/ آرزو و حسد خود را کتمان کند/ بدبینی خود را پنهان سازد/ و خود را متقاعد جلوه دهد/ عبوس یا غمگین/ مغرور یا مطیع، دقیق یا متفاوت باشد.» (پوشکین ۱۹۸۷، ۱۰). البته لرمانتف قصد نداشته است قهرمان خود را با گرایش‌های آنارشستی ترسیم نماید، بلکه می‌خواسته انسانی را به تصویر بکشد که بعد از شکست قیام دکابریست‌ها، سرخورده و بی‌هدف شده و استعدادهایش به هزر رفته است و صمیمانه در مورد سرنوشت تلخ معاصرین خود دلسوزی می‌نماید. چرنیشفسکی، شخصیت پیچورین را که فاقد اهداف اجتماعی و سیاسی است، چنین نقد می‌کند: «روح او واقعاً قوی و تشنه عشق است؛ اراده او محکم و توانا برای فعالیت‌های جدی است، اما فقط به خود می‌پردازد و هیچ مسأله عمومی او را مشغول نمی‌سازد» (چرنیشفسکی ۱۹۴۹، ۲۱۴).

پیچورین میراث‌دار قیام دکابریست‌هاست و سرخورده از هر نوع مبارزه‌ای، در ابتدا می‌کوشد بر ضعف‌ها و معایب خود غلبه کند، اما تمام نیروی جوانی او در مبارزه با خود و جهان سپری می‌شود و به سرکوب کردن عواطف و احساسات خود می‌پردازد و نهایتاً در بین تردیدها و شک‌های عجیب خود تباه می‌گردد. داستایفسکی شخصیت پیچورین را چنین ارزیابی می‌نماید: «این کودک عصر خود، بین تردیدهای غیرقابل حل، شک‌های عجیب، ایده‌آل‌های روشن نشده‌ای که ایمان را با بت‌های سابق از بین می‌برد، می‌باشد... بله! این کودک عصری است - تمام عصری است - که برای اولین بار به صورت آگاهانه به خود نگریسته است...» (داستایفسکی ۱۹۳۰، ۱۳۰).

یکی دیگر از موضوعات مهمی که در رمان "قهرمان عصر ما" به آن پرداخته می‌شود، مسأله نسل سوخته است که برای اولین بار در ادبیات روسیه توسط لرمانتف به کار گرفته شد. گرتسن می‌نویسد: «لرمانتف از هر جهت به نسل ما تعلق دارد، که با روز ۱۴ دسامبر جان گرفت. ما فقط اعدام و تبعید را می‌دیدیم. ما آموختیم که سکوت کنیم و جلوی اشک‌هایمان را بگیریم و در لاک خود فرو

رویم و اندیشه‌های خود را در سر پیروانیم - و چه اندیشه‌هایی!... ایده‌های ترقی و پیشرفت همان شک، انکار و اندیشه‌هایی پر از تعصب بودند» (لیپینا ۲۰۰۲، ۶۲).  
از ضعف‌ها و معایب قهرمان لرمانتف؛ بیگانه‌زدگی و به عبارتی، غرب‌زدگی او است. به نظر می‌رسد لرمانتف می‌اندیشد که نسل جوان روشنفکر با تلاش خود می‌تواند به خود کفایی برسد، بدون این‌که به اروپا و غرب گرایش داشته باشد: «ما باید خود کفا باشیم و اصالت خود را به عموم بشریت نشان دهیم. چرا همیشه به اروپا و فرانسه گرایش داریم؟» (لرمانتف ۱۹۸۸، ص ۳۱۲).

لرمانتف در رمان خود تراژدی نسل بعد از قیام دکابریست‌ها (دههٔ ۳۰ قرن نوزدهم) در دورهٔ ارتجاع و ضعف آنها را آشکار می‌سازد و تنهایی و بطالت این نسل را ترسیم می‌نماید. بیهوده نیست که شاعر در شعر "اندیشه" چنین می‌سراید: «غمگنانه به نسل خویش می‌نگرم! که آینده‌اش پوچ است یا تاریک...» (لرمانتف ۱۹۸۸، ۹۳). اما، قهرمان پوشکین طعم تلخ شکست را نچشیده است و هنوز حکومت پلیسی نیکلای اول را تجربه نکرده است و در دههٔ ۲۰ قرن نوزدهم زندگی می‌کند. به همین دلیل پیچورین نسبت به آن‌گین مردم‌گریزتر و متکبرتر است.

ویژگی‌های شخصیت "آدم اضافی" را می‌توان در قهرمانان آثار ادبی ایران نیز جستجو کرد. اکثر شخصیت‌هایی که با عنوان روشنفکر در آثار معاصر ایران، توسط نویسندگان ایرانی ترسیم می‌شوند، از همان صفات و ویژگی‌های "آدم اضافی" در ادبیات روسیه برخوردارند.

برای نمونه می‌توان به قهرمانان نمایشنامه‌های اکبر رادی اشاره کرد. در نمایشنامه "منجی در صبح نمناک" رادی که در سال ۱۳۵۸ نگاشته شد و در سال ۱۳۶۵ به چاپ رسید، شخصیت قهرمان آن - محمود شایگان - به‌عنوان یک روشنفکر و اکاوی می‌شود. محمود شایگان نویسنده مرفه مشهوری است که از یک سو اداره سانسور بر دهانش، مهر سکوت زده است و از سوی دیگر، به دلیل ازدواج نامتناسب، دچار سرخوردگی در زندگی شده است. او در جستجوی‌های بی‌ثمر خود برای یافتن مسیر صحیح زندگی و هدف آن دچار یأس شده است، جهان بینی‌اش دچار لغزش شده و در سوگ سرنوشت دردناک خود می‌گریزد. در

این نمایشنامه مانند اثر لرمانتف و پوشکین، روحيات پیچیده قهرمان، تنهایی و انزوای او در جمع دوستان، ارتباط ناهمگون او با محیط پیرامون، جدا بودن او از طبقه مرفه اجتماعی که در آن زندگی می‌کرده و تزلزل جایگاه فردی و اجتماعی قهرمان به تصویر کشیده شده است. او نیز مانند "آدم‌های اضافی"، میان خوب و بد، نیکی و شر در سرگردانی است. شایگان مانند پیچورین که از خشک شدن نیمه زیبای روحش و از بین رفتن احساساتش می‌گوید، درباره تیرگی روح خود و جدا افتادنش از توده مردم، چنین می‌گوید: «... روح من خونی است، آنها روح مرا زدند. آنها ناف مرا از مردم بریدند. موج این توطئه روح مرا گرفت... خلاء هولناک! نفس من به شماره افتاد و من کبود شدم. پیچیدم، گنجله شدم، چنگ زدم که یک ذره از هوا را بلعم؛ اما این خلاء بود که توی سینهم می‌ریخت و مرا از درون پاره کرد و من مثل گنده از دو سو سوختم و آهسته دود کردم، دود، دود... و هیچ کس در اتاق من نبود. هیچ کس نمی‌دانست پشت پرده‌ام چه گذشته.» (رادی ۱۳۸۳، ۶۶۱). جریان نمایشنامه که در آستانه انقلاب اسلامی رخ داده است، ستم‌های سیاسی ای را که قهرمان متحمل شده است، برای خواننده بازگو می‌کند؛ ستم‌هایی که به ناکامی و سرخوردگی مطلق قهرمان منجر می‌گردد و استعدادهای او را به هدر می‌دهد، به طوری که حتی دیگر قادر به نوشتن نیست و چنان او را شکننده و آسیب‌پذیر می‌سازد که تمام شالوده‌های فکری او را درهم می‌آمیزد و عاقبت در تنهایی و انزوا دست به خودکشی می‌زند.

شخصیت روشنفکر مایوس یا رذل، در نمایش‌نامه‌های اکبر رادی را می‌توان همزاد چهره "آدم اضافی" در ادبیات روسیه دانست. روشنفکرانی که با محیط خود در تضاد و تقابل دایمی‌اند و انتقام‌جو، شکاک و نامتعادلند، عشق‌هایشان نافرجام و اغلب زخم‌خورده، مایوس و غمگینند. میلان کوندرا می‌نویسد: «روشنفکر فردی است شکاک. او بیش از هر چیز با ابرام و منطق روشن به خود شک می‌کند. بحران، بیگانه‌شدگی، ناتوانی و جداسدگی که ظاهراً همگی از ویژگی‌های روشنفکران به‌شمار می‌روند، به‌دست خود روشنفکران ساخته شده و به‌صورت درونمایه اصلی ادبیات در قرن بیستم درآمده است.» (طالبی ۱۳۸۳، ۱۲۷).

در واقع، قهرمانان رادی به‌این بیگانگی و جداشدگی از اجتماع دچار شده‌اند. آنان معلول وضعیتی خود ساخته‌اند، از این رو دست به خودکشی می‌زنند، یا بار سفر می‌بندند و مهاجرت می‌کنند و یا برای دیگران بدبختی و مرگ همراه می‌آورند. آدم‌هایی که رادی آن‌ها را سلطه‌جو یا رذل، و یا مایوس و افسرده معرفی می‌نماید، در واقع سایهٔ "آدم‌های اضافی" در ادبیات روسیه را به‌دنبال خویش می‌کشند. آدم‌هایی که جایگاه خود را در جامعه نیافته‌اند و به‌علت تضاد با اجتماع پیرامون خود، زخم‌های التیام‌ناپذیر خورده‌اند.

نخستین روشنفکر زخم خوردهٔ رادی، معلمی به‌نام انوش، در نمایشنامه «روزنهٔ آبی» است. نمایشنامه‌ای که مبین شکست‌ها و کنکاش‌های نسلی تپاخورده است و نویسنده باز از همان تنهایی و انزوا و تردیدهای لاینحل تیپ شخصیتی "آدم اضافی" سخن می‌گوید. چنان‌که انوش دربارهٔ تردیدهای خود، در جایی از نمایشنامه می‌گوید: «... دیگه به هیچی ایمان ندارم؛ حتی به این سنگ... می‌ترسم اگه یه لحظه به‌اش خیره بشم، ناگهان از دستم پیره و به سرم اصابت کنه؛ یا حتی اون ساقه پیچک که اگه دست به‌اش بزوم، مثل افعی دور گردنم حلقه بشه.» (رادی ۱۳۸۳، ۱۰۵).

در «افول»، او مهندس آرمان‌گرایی است به‌نام جهانگیر معراج که در پی اصلاحاتی در ساختار سنتی یک روستاست، اما تلاش‌های او نیز با شکست و یأس روبرو می‌شود؛ هم‌چنان‌که تمامی کوشش‌های پیچورین برای تغییر محکوم به شکست است. محمود دولت‌آبادی درباره شخصیت معراج و شکست او چنین می‌نویسد: «مهندس معراج در تنهایی خود می‌ماند. او دیگر هیچ‌کس را ندارد، مگر همسرش مرسده. و هیچ‌چیزی هم ندارد. او در فضا معلق است و همین‌جا لحظه‌ای است که واقعیتی تلخ بر ما آشکار می‌شود: مهندس معراج فقط یک روشنفکر است. بهتر است بگوییم "یک‌جور روشنفکر". روشنفکری که تنها احساسات مردم دوستانه‌اش او را به میان گیله‌مردها کشانده است. روشنفکری که وجدانش از ستمی که بر خلق می‌رود، معذب است. روشنفکری که واجب و لازم می‌داند که باید خوب باشد. اما او دانسته و ندانسته خواست‌های انسانی خود را بر زمینه‌ای واقعی نمی‌نشانند. هم از این روست که سرانجام خود به مفهومی

مجرد تبدیل می‌شود. انسانی که به شهادت شکست نایل می‌آید که نقشه‌های درون ذهنش، جز در مخیله‌اش، جایی برای زیستن نمی‌یابند.» (طالبی ۱۳۸۲، ۳۱۵).

در نمایشنامه «در مه بخوان»، معلمی آرمان طلب در روستایی دیگر است که تنها شعارهای انسان‌دوستانه می‌دهد و موعظه می‌کند، اما در عمل موجودی بی‌عمل و منفعل است که همین منش او منجر به بروز حوادث ناخوشایند و مرگ انسانی می‌شود.

شخصیت‌های روشنفکر رادی مانند "آدم‌های اضافی" همه گویندگان قادری هستند، اما عمل کنندگان ضعیف. یعنی تنها خوب حرف می‌زنند و بد عمل می‌کنند و دچار سرخوردگی مطلق شده‌اند و از تنهایی رنج می‌برند. خواستار تحول در زندگی خود هستند، اما در عمل همواره ناموفقند، برای مثال مهندس معراج در «افول»، احسان در «روزنه آبی» و در «لبخند باشکوه آقای گیل» تقریباً تمامی شخصیت‌ها. برای روشنفکران رادی، گریز و مهاجرت تنها راه چاره است، چنان که "آدم‌های اضافی" نیز بار سفر می‌بندند. این دسته از انسان‌های رادی می‌گریزند تا روح خود را التیام بخشند و اغلب از روشنفکران سرخورده و مأیوس جامعه‌اند.

جلال آل‌احمد نیز در کتاب «غریزدگی» خود، به شیوه‌های تفکر روشنفکران ایرانی در دوره‌ای از تاریخ پرداخته است و غریزدگی را بیماری غالب روشنفکران ما معرفی کرده و آن را به‌مانند وبازدگی یا سن‌زدگی که به‌جان خوشه‌های گندم افتاده و آن را از درون می‌پوساند، قلمداد می‌کند. وی غریزدگی را در بافت زمانه خود مشاهده کرده و آن را سخت مورد انتقاد قرار می‌دهد و علل و زمینه‌های به‌وجود آمدن آن را برمی‌شمرد. در این کتاب، آل‌احمد، تقلید از اخلاق و منش غریبان و سرمایه‌سالاری و تأثیر از دنیای متجدد را نفی کرده و به طرح تاریخی مسئله غریزدگی می‌پردازد و نقش بریتانیا و آمریکا را در قرن ۱۹ و ۲۰ ایران مورد بررسی قرار می‌دهد. وی ضمن طرح اندیشه‌های خود دربارهٔ مبحث غرب و تجدد، ریشه‌های غریزدگی را در خودباختگی می‌داند و این که انسان‌ها به احساس درماندگی مبتلا شده‌اند و در مقابل غرب احساس بندگی می‌کنند و به شرقیان



هشدار می‌دهد که در مقابل غرب احساس خطر کنند.  
([www.edalatkhabi.ir/000599.shtml](http://www.edalatkhabi.ir/000599.shtml)).

رمان "سووشون" سیمین دانشور را برخی به دلیل این که قهرمان آن با رژیم زمانهٔ خود در ضدیت است، یک رمان روشنفکری در آن دوره قلمداد می‌کنند، اما در این مسأله باید تعمق بیشتری به خرج داد. دانشور در این رمان، با نگرش به رویدادهای ایران در دورهٔ جنگ جهانی دوم که حضور سیاست‌های آمریکا در آن پررنگ شده بود، قهرمانی آرمان‌گرا را به تصویر می‌کشد که با مخالفت خود در مقابل بیگانگان و افراد خودباخته، برای حفظ ارزش‌های بومی و آرمانی تلاش می‌نماید و این همان ایدهٔ اصلی رمان است که دانشور با بهره گرفتن از مسایل تاریخی و سیاسی و بومی به آن می‌پردازد.

قهرمان آرمان‌گرای سووشون را نمی‌توان در زمرهٔ روشنفکرانی که "آدم اضافی" به آن‌ها اطلاق می‌شود، قرار داد؛ زیرا او اهل مبارزه است، سرخورده شده است؛ اما مأیوس و منفعل نیست، و در راه هدف خود تا جایی پیش می‌رود که به شهادت می‌رسد.

دانشور در رمان‌های "جزیرهٔ سرگردانی" و "ساریان سرگردانی" نیز به فضای متشنج و بحران‌زدهٔ آستانهٔ انقلاب و دوره‌ای از تاریخ ایران اشاره می‌کند و ابتذال طبقاتی و نفوذ فرهنگ بیگانه و عملکرد روشنفکران را به عنوان افراد منفعل در آن‌ها مطرح می‌شمارد. حضور شخصیت‌های سیاسی در رمان که هیچ‌گونه واکنشی در مقابل رویدادهای ایران از خود نشان نمی‌دهند، نیز گواه انفعال، خودباختگی و عقب‌نشینی این قشر روشنفکر، در مقابل سیاست‌های بیگانگان است. ([www.persian-languge.org/group/report.asp?id=1121&p=6](http://www.persian-languge.org/group/report.asp?id=1121&p=6)).

انتقاد از بی‌حرکی و در حاشیه و جدا از مردم بودن روشنفکران، مضمون برخی اشعار شاعران معاصر قرار گرفته است. مسألهٔ غرب‌ستیزی و مبارزه با خودباختگی و روشنفکری، در نوشته‌های علی شریعتی نیز مطرح شده است. شریعتی در آثار خود روشنفکران جامعه را از تقلیدهای کورکورانه از مظاهر اغواکنندهٔ تجدد غرب و شیفتگی در برابر آن و سطحی‌نگری، برحذر می‌دارد و به

ارشاد روشنفکران جامعه می‌پردازد. بیگانه‌ستیزی و بازگشت به خویشتن خویش از عمده مسایلی است که شریعتی نیز در نوشته‌های خود به آن‌ها پرداخته است.

### ۳- نتیجه گیری

رمان "قهرمان عصر ما"، از جایگاه مستحکمی در ادبیات روسیه برخوردار و نقش مهمی را در تکامل رمان رئالیستی ایفا نموده است. لرمانتف در این رمان به خوبی از ترسیم چهره‌های واقع‌گرا با جزئیات دقیق روانشناختی و نکات باریک روحی برآمد و مهارت وی، الگوی نویسندگان بزرگی چون تالستوی، داستایفسکی، تورگنوف، گورکی و... قرار گرفت و زمینه گسترده‌ای را برای شرح ویژگی‌های روانشناختی در آثار نویسندگان روس فراهم ساخت. سیمای پیچورین به یکی از چهره‌های نمونه جوان روشنفکر دهه ۳۰ قرن نوزدهم روسیه (حکومت نیکلایی) و تیپ "آدم اضافی" تبدیل شد. چهره‌ای که ستم‌های سیاسی، علت مرگ زودرس استعدادها و اندیشه‌های اوست و به ناکامی و یأس دچار شده است.

"آدم اضافی" برای ادبیات روسیه قرن نوزدهم و ادبیات معاصر ایران نمونه‌ای آشناست. «آدم‌های اضافی» افرادی هستند که نمی‌توانند توانایی‌ها و استعدادهای بالقوه فراوان خود را در راه درست به کار بندند و اغلب از افراد مرفه جامعه‌اند، اما از اخلاقیات و زندگی طبقه خود ناراضی و دلزده‌اند و اوقات خود را به بطالت می‌گذرانند. آنکین، اولین "آدم اضافی" در ادبیات روسیه است و پیچورین، دومین آن‌هاست. شباهت آن‌ها در دیدگاه‌ها و ویژگی‌های اخلاقی و نوع تربیت اشرافی و زادگاهشان است. هر دو در عشق ناموفق و مأیوس از خود و جامعه‌اند. اما تفاوت‌های آن‌ها از زمان و دوره‌ای که می‌زیسته‌اند، سرچشمه می‌گیرد. آنکین، در دهه ۲۰ قرن نوزدهم، پیش از قیام دکابریست‌ها و پیش از حکومت نیکلای اول زندگی می‌کرده است. اما پیچورین در دهه ۳۰ قرن نوزدهم، پس از شکست قیام دکابریست‌ها و در زمان حکومت پلیسی نیکلای اول و آغاز ارتجاع، و زمانی که هنوز دموکرات‌های انقلابی شکل نگرفته بودند، می‌زیسته است. به همین دلیل، شدیداً گرفتار یأس و سرخوردگی - که اکثر جوانان آن دوره به آن

مبتلا بودند- شده بود و باز به‌همین دلیل است که پیچورین شرور، بی‌رحم و انتقام‌جو است و با خودش بدبختی و حتی مرگ به‌همراه می‌آورد و هیچ‌کس و هیچ‌چیز مانع و سد راه او نیست. قهرمانی که مدام به‌دنبال خویشتن خویش است و "آدم اضافی" که در جستجوهای خود دربارهٔ معنای زندگی گم شده است و دچار تضادهای درونی و انزوا شده است. این سرخوردگی «آدم‌های اضافی» در ادبیات روسی و فارسی باعث شده تا آن‌ها اکثر مواقع دچار جدایی و بیگانگی از خویش و جامعهٔ خویش شوند و همواره با آن در ستیز باشند. می‌توان گفت که شخصیت «آدم اضافی» در آثار نویسندگان روسی و ایرانی دارای شباهت‌های نزدیک و ویژگی‌های مشترک بسیاری است.

### یادداشت‌ها

۱- مقاله برگرفته از طرح پژوهشی به شمارهٔ ۴۶۰۵۰۰۶/۱/۱۳ با عنوان «پژوهشی در چگونگی شخصیت‌پردازی ادبیات دههٔ ۲۰ و ۳۰ قرن نوزدهم روسیه و مقایسهٔ آن با ادبیات معاصر ایران» است که با اعتبارات معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران انجام گرفته است.

### کتابنامه

- ۱- پوشکین الکساندر، یوگننی آنکین، مسکو، "پراودا"، ۱۹۸۷.
- ۲- چرنیشفسکی ن.گ.، مجموعه آثار، مسکو، "گاسلیتیزدات"، ۱۹۴۹.
- ۳- داستایفسکی فیودور، کلیات، آثار هنری، لنینگراد، "گک ای ز"، ۱۹۳۰.
- ۴- دابرولوبوف ن.آ.، مجموعه آثار، مسکو-لنینگراد، ۱۹۶۲.
- ۵- رادی اکبر، روی صحنه آبی (دوره آثار، ج ۲ و ۱)، تهران، "قطره"، ۱۳۸۳.
- ۶- شلگونف، ن.و.، ایده آل‌های روسی، قهرمانان و تیپ‌ها، "دلا"، ۱۸۶۸.
- ۷- طالبی فرامرز، شناختنامهٔ اکبر رادی، "قطره"، ۱۳۸۳.
- ۸- کاراوین، و.ای.، میخائیل لرماتنتف "قهرمان عصر ما" گزیده آثار، مسکو، "ادبیات هنری"، ۱۹۸۷.

- ۹- کریمی مطهر جان‌اله، یحیی‌پور مرضیه، قرآن در اشعار الکساندر پوشکین، تهران، "پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی"، ۱۳۸۴.
- ۱۰- گرتسن، آ.ای.، مجموعه آثار، "آ.ن. اس. س. س. ر."، ۱۹۵۷.
- ۱۱- گرتشین، ا.، "قهرمان عصر ما" میخائیل لرمانتف، مسکو، ۱۹۷۶.
- ۱۲- گریگوریان، ک.ن.، لرمانتف و رمان او "قهرمان عصر ما"، لنینگراد، ۱۹۷۵.
- ۱۳- لرمانتف میخائیل، مجموعه آثار در ۲ جلد، مسکو، "پراودا"، ۱۹۸۸.
- ۱۴- لوتمان یو.، کتاب آموزشی ادبیات روسی، مسکو، "یزیکی روسکوی کولتوری"، ۲۰۰۱.
- ۱۵- لوتمان یو.، پوشکین، زندگی‌نامه نویسندگان، یوگنی آنگین، سن-پترزبورگ، "ایسکوستوا، اس پ ب"، ۱۹۹۵.
- ۱۶- لپینا، ا.یو.، "قهرمان عصر ما" میخائیل لرمانتف، آنالیز متن، محتوای اصلی، تألیف، مسکو، "درافا"، ۲۰۰۲.
- ۱۷- مانویلف، و.آ.، رمان لرمانتف "قهرمان عصر ما"، لنینگراد، ۱۹۷۵.
- ۱۸- میخائیلوا، ی.ن.، نشر لرمانتف، مسکو، "گاستیلیتیزدات"، ۱۹۵۷.
- ۱۹- نیزدوتسکی والینتین، رمان‌های اجتماعی و همه‌جانبه روسی قرن نوزدهم، مسکو، "دیالوگ-ام گک او"، ۱۹۹۷.

### منابع اینترنتی

۱- [www.persian-](http://www.persian-)

[language.org/group/report.asp/id=1121&p=6](http://language.org/group/report.asp/id=1121&p=6)

درنگی بر سرگردانی‌های شهرزاد - شورای گسترش زبان فارسی.

۲- [www.edalatkhahi.ir/000599.shtml](http://www.edalatkhahi.ir/000599.shtml)

بررسی مهمترین بیماری غالب روشنفکران ما/ کتاب آفتاب/ غربزدگی جلال

آل احمد.